



نقد دیدگاه وهابیت در شرک‌انگاری اعتقاد به توانایی اولیای الهی بر تصرف در تکوین

وحید خورشید*

چکیده

وهابیان تصرف تکوینی اولیای الهی را چه در حال حیات و چه بعد از مرگ، منکرند و معتقدان به تصرفات اولیا و علم آنان در برزخ نسبت به دنیا را مشرک شمرده و بر این باورند که اگر تصرفی نیز توسط اولیا صورت گیرد، به اختیار خود ایشان نیست. این در حالی است قدرت تصرف اولیا وابسته به قدرت خداوند است. اگر کار خارق‌العاده‌ای از اولیا سر بزنند، به سبب اذن خداوند است؛ وگرنه اگر خداوند به کسی اذن ندهد، حتی کار عادی نیز نمی‌تواند انجام بدهد. گذشته از این، دلایل قرآنی و روایی و تاریخی نیز ثابت می‌کند که اولیا دارای تصرف در تکوین هستند و در برزخ نیز نسبت به دنیا علم دارند و کرامت آنها گذشته از عنایت خداوند، با اختیار و اراده اولیا می‌باشد. همچنین کسانی که به توانایی و تصرفات اولیا اعتقاد دارند، در حقیقت، قدرت اولیا را متصل به منبع اصلی یعنی خداوند می‌دانند و قدرت آنها را مستقل از خداوند نمی‌دانند. با این وجود، شرک دانستن این اعتقاد، ادعایی واهی و بی‌اساس می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: وهابیت، شرک‌انگاری، اولیای الهی، تصرف در تکوین.

* دانشجوی دکتری شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب، پژوهشگر فرق و مذاهب.

مقدمه

تصرفات اولیا و صالحان در تکوین مانند تصرفات انبیا، ازجمله مسائلی است که آیات قرآن، روایات فراوان و معتبر و گزارش‌های تاریخی آن را اثبات می‌کند. جمهور مسلمانان نیز بر این امر اتفاق دارند که اولیای الهی می‌توانند به مقامی برسند که صاحب کرامات شده و در نتیجه، به اذن الهی در تکوین تصرف کنند. اما وهابیان هرچند مدعی‌اند که به کرامات اولیای الهی اعتقاد دارند، اما با محدود کردن تصرفات اولیا، قدرت آنها را تا حد یک انسان معمولی فروکاسته و بر این نکته پافشاری می‌کنند که تصرفات اولیا در تکوین، محال می‌باشد و اگر گاهی نیز تصرفاتی از آنها رخ می‌دهد، ربطی به خود اولیا ندارد و او در این امر اختیاری ندارد؛ بلکه خداوند، خود این تصرفات را انجام می‌دهد؛ زیرا ولی خدا یا فرد صالح، قدرت چنین کارهایی که «ما لا یقدر الا الله» می‌باشد، ندارد. در نتیجه، معتقدان به تصرفات اولیا را به شرک متهم می‌کنند.

در این نوشتار، بعد از اشاره به دیدگاه وهابیان درباره تصرفات اولیا در تکوین، به بررسی و نقد دیدگاه آنها درباره محدودۀ تصرفات اولیای الهی خواهیم پرداخت تا مشخص شود که دیدگاه آنها برخلاف آیات، روایات، متون تاریخی و اقوال بزرگان اهل سنت می‌باشد. لذا ضروری است این مسئله به صورت جداگانه بررسی شود.

بررسی مفاهیم «اولیا، تکوین و تصرف»

«ولی» در لغت به معنای نزدیک بودن و ضد عداوت و دشمنی است.^۱ معانی دیگری نیز برای آن گفته‌اند، مانند: ناصر، متولی امور عالم و مخلوقات، مالک،^۲ محبت و سلطان، که هرکدام در جایی که به کار می‌روند، به اقتضای آن چیز، معنای آن نیز متفاوت می‌شود؛ مثلاً در مسائل فقهی، وقتی «ولی» به کار می‌رود، به معنای ولایت داشتن است. به عنوان نمونه: به کسی که متولی امور مالی صغیر، یتیم یا مجنون می‌شود، «ولی اموال» گفته می‌شود؛ زیرا ولایت دارد تا از اموال آنها محافظت کند. یا «ولی» در نکاح، کسی

۱. جوهری، اسماعیل، الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۲۸.

۲. ابن اثیر، مبارک، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۵، ص ۲۲۷؛ ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷.

است که ولایت در ازدواج دختر دارد. اما مراد از «ولی» در مسائل مربوط به کرامات اولیا، عارف بالله می باشد که با اطاعت از خداوند و دوری از معاصی، به مقام قرب الهی رسیده و دارای کراماتی است.^۱ با این توضیح مشخص می شود «ولی» که در این نوشتار اقتضاء دارد به آن پرداخته شود، معنای قرب می باشد.

بزرگان اهل سنت «ولی» را در اصطلاح چنین تعریف کرده اند: ولی، عارف به خدا و صفات اوست که دارای این ویژگی هاست: بر انجام طاعات مواظب بوده و از معاصی اجتناب می ورزد و از فرو رفتن و مشغول شدن به لذات و شهوات دوری می کند.^۲ با اطاعت به خداوند نزدیک می شود و خدا نیز آنها را مورد کرامت قرار می دهد.^۳

بن باز نیز به معنای اولیا چنین اشاره کرده است: اولیا کسانی هستند که مطیع خدا و رسول ﷺ بوده و از غضب خداوند دوری کرده و حقش را ادا کرده، از آنچه نهی کرده، دوری می کنند. آنها اولیا و مسلمانان صالح و هدایت شده می باشند و اهل ایمان و تقوا هستند.^۴

بنابر تعاریفی که برای اولیای الهی بیان شد، مهم ترین نشانه اولیای حقیقی، علم، ایمان، تقوا، تابع کتاب و سنت، مقید به انجام حلال و ترک محرّمات شرع می باشد. اگر کسی این صفات را داشته باشد، «ولی» و مقرب درگاه الهی شده و خداوند نیز با لطف و رحمت خود به او کراماتی را عنایت می فرماید.

«تکوین» در لغت به معنای احداث و ایجاد^۵ و «تصرف» به معنای برگرداندن و تبدیل چیزی به چیز دیگر می باشد.^۶ مطابق این معنا مراد از «تصرف در تکوین»، قدرت و سلطنت بر ایجاد و تدبیر آن است. به عبارت دیگر: تصرف موجودی در موجود دیگر به

۱. مجددی برکتی، محمد عمیم، قواعد الفقه، ص ۵۴۸.

۲. تقطازانی، سعدالدین، شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۲، ص ۲۰۳؛ عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۴۲؛ ابن عابدین، محمد امین، حاشیه ابن عابدین، ج ۳، ص ۵۴.

۳. زمخشری، محمود، الکشاف، ج ۲، ص ۳۳۸؛ بیضاوی، عبدالله، تفسیر البیضاوی، ج ۳، ص ۲۰۶؛ ابن عاشور، محمد، تفسیر التحریر والتنبیر، ج ۱۱، ص ۲۱۸؛ نسفی، احمد، تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۱۳۴.

۴. بن باز، عبدالعزیز، فتاوی نور علی الدرب، ج ۲، ص ۱۸۶-۱۸۵.

۵. ابن منظور، محمد، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۶۳.

۶. راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۳۹۲؛ ابن سیده، علی، المحکم و المحيط الأعظم، ج ۸، ص ۳۰۱.

سبب قدرت و تسلطی می‌باشد که دارد. با این وجود، اولیا به سبب قدرتی که دارند، می‌توانند در چیزی تصرف کرده و آن را تغییر بدهند.

دیدگاه وهابیت درباره تصرفات اولیا در تکوین

وهابیت برای تصرفات اولیا در تکوین، حدودی را تعیین کرده‌اند که ولیّ خدا بیش از آن نمی‌تواند کاری انجام بدهد. آنها معتقدند: اولاً، اولیا قدرت تصرف در امور تکوینی و ملکوت را ندارند و در عالم برزخ، قدرت شفاعت برای فرد زنده را نیز ندارند و اگر تصرف یا کرامتی از اولیا سر بزند، توسط خود او نیست؛ بلکه همه آنها به دست خداوند می‌باشد. ثانیاً، کسی که معتقد به تصرف اولیا در تکوین باشد، مشرک است. ثالثاً، اگر کسی معتقد به علم غیب (علم به دنیا) برای اولیا باشد، کافر و از اسلام خارج شده است.

در فتاویٰ اللجنة الدائمة در پاسخ به پرسشی در این باره چنین آمده است:

کرامت، امری خارق‌العاده است که خداوند به دست بنده زنده‌ای از بندگان صالح ظاهر می‌کند. این نیز به سبب اکرام او می‌باشد تا ضرری را از او دفع یا منفعتی را جلب کند یا حق را یاری کند و این نیز به دست اراده خداوند می‌باشد و عبد صالح در این باره کاره‌ای نیست؛ مانند پیامبر ﷺ که معجزه او نیز تنها به دست خداوند است و این «ولیّ صالح» قدرت تصرف در ملکوت آسمان و زمین را ندارد؛ مگر به اندازه و حدی که خداوند به او قدرت بدهد؛ مانند قدرت زارع برای زراعت. در برزخ نیز آنها قدرت شفاعت برای زنده و مرده ندارند و کسی که معتقد به تصرف آنها در گون باشد یا معتقد به علم غیب برای آنها گردد، کافر است.^۱

بن‌باز نیز اذعان می‌کند که اعتقاد به تصرف اولیا در تکوین، شرک اکبر می‌باشد.^۲ در فتاویٰ لجنة نیز اشاره شده است که تصرفات و کارهای خارق عادت اگر توسط اولیا باشد، مانند معجزات پیامبر ﷺ به اراده خود او نیست؛ بلکه همه اینها به اراده خداوند بازمی‌گردد و خداست که اینها را انجام داده است.^۳ وهابیان همچنین علم اولیا به این دنیا

۱. دویش، احمد، فتاویٰ اللجنة الدائمة، ج ۱، ص ۵۷۴.

۲. بن‌باز، عبدالعزیز، فتاویٰ نور علی الدرب، ص ۱۵۱.

۳. دویش، احمد، فتاویٰ اللجنة الدائمة، ج ۱، ص ۵۷۴.

را نیز نه تنها قبول ندارند،^۱ بلکه معتقدان به این علم داشتن اولیا را نیز خارج از اسلام می‌دانند.^۲

بنابراین از نگاه وهابیان، اولیا توانایی تصرف در تکوین را ندارند؛ زیرا آنها در این باره قدرت ندارند. با این وجود، درخواست از اولیا نیز باید درباره چیزی باشد که آنها بر آن قدرت داشته باشند و «ما یقدر الا الله» نباشد^۳ و اگر کسی اعتقاد به تصرف آنها در تکوین داشته باشد، دچار شرک اکبر شده است. همچنین اگر کسی اعتقاد به علم داشتن آنها در برزخ از این دنیا باشد نیز از اسلام خارج شده است.

نقد دیدگاه وهابیت در شرک انگاری اعتقاد به توانایی اولیا و صالحان بر تصرف در تکوین

در این قسمت به نقد دیدگاه وهابیان در چهار محور می‌پردازیم: الف) بررسی امکان تصرفات اولیا در تکوین در دنیا و آخرت؛ ب) تصرف با اختیار و اراده اولیا و با اذن الهی. ج) امکان علم اولیا در برزخ به دنیا؛ د) عدم شرکی بودن اعتقاد به تصرفات اولیا در تکوین.

نقد اول: امکان قدرت تصرف اولیا در تکوین در دنیا و برزخ

الف) توانایی و تصرفات تکوینی اولیا در این دنیا

چنان که اشاره شد، بزرگان وهابیت تصرفات تکوینی در این دنیا را برای اولیای الهی انکار کرده و گفته‌اند: ولی صالح، قدرت تصرف در ملکوت آسمان و زمین ندارد؛ مگر به حدی که خداوند به آنها قدرت بدهد؛ مانند قدرت زارع برای زراعت.^۴

از آن جاکه وهابیان قدرت را به «ما لا یقدر» و «یقدر» تقسیم می‌کنند، لذا قدرت تصرف «ولی» را به «یقدر» منحصر می‌کنند و تصرف او در تکوین را «ما لا یقدر» می‌دانند که اولیا

۱. همان.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۳.

۳. ابن عبدالوهاب، محمد، أصول الإیمان لمحمد بن عبدالوهاب، ص ۲۲.

۴. دویش، احمد، فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۱، ص ۵۷۴.

نسبت به آن قدرت ندارند؛ بلکه فقط در ید قدرت خداوند است. از این باب تصرفات اولیا حتی در زمان حیات را در تکوین قبول ندارند؛ زیرا آن را «ما لا یقدر» می‌دانند که اولیا توانایی آن را ندارند.

در پاسخ به ادعای وهابیان باید بگوییم:

اولاً، لازمه حرف وهابیان در این باره آن است که برخی از افعال در عالم هست که قدرت خداوند در آن‌ها مؤثر نیست و آن افعالی است که انسان‌ها به صورت عادی انجام می‌دهند و بر آن قدرت دارند. این درحالی است که انسان به تنهایی و بدون اذن خداوند متعال، قادر به انجام هیچ کاری، حتی کارهای عادی نیست. دقت در آیات قرآن، این حقیقت را روشن می‌کند که انسان، تنها با اذن خداوند قادر بر انجام کارهاست^۱ و در هیچ کاری مستقل از خداوند نیست و تا زمانی که خداوند نخواهد، توان هیچ کاری ندارد؛ چه آن فعل، عادی باشد، چه غیرعادی.

ثانیاً، معیار و ملاک درست در فرق بین فعل خالق و مخلوق، استقلال و عدم استقلال است. خداوند در انجام افعالش مستقل بوده و نیازمند اذن کسی نیست؛ درحالی که مخلوقات در انجام امور، چه عادی و چه غیرعادی نیازمند اذن و اراده خداوند هستند. بنابراین اگر فعلی هرچند غیرعادی که از قدرت بشر عادی خارج باشد، توسط فردی صالح یا اولیای الهی، با این اعتقاد که خداوند به آن شخص چنین قدرتی داده، انجام شود، امری ممکن بوده و موجب شرک نیست؛ زیرا فاعل بالاستقلال و حقیقی، خداوند متعال است و فعل «ولی» غیراستقلالی است. مخلوقات در سبب واقع شدن برای انجام کارها با هم فرق دارند. ملائکه در حمل عرش خدا، تدبیر امور، مانند باد، باران، گیاهان، گرفتن ارواح و دیگر موارد، سبب هستند؛ درحالی که انسان در هیچ یک از این افعال، سبب نیست. جنیان نیز در برخی امور، قدرت و توانایی دارند که دیگر مخلوقات آن قدرت را ندارند. انسان بزرگ و قوی در برخی از امور قدرتی دارد که انسان معمولی چنان توانایی‌ای ندارد. در تمام این افعال، آن کس که به همه قدرت می‌دهد، خداوند متعال

۱. مائده، ۱۱۰؛ کهف، ۲۳.

است و هیچ مخلوقی بالاستقلال^۱ و بدون اذن خداوند، توان انجام هیچ کاری ندارد. با این توضیح، دیگر جایی برای تقسیم فعل به «ما یقدر» و «مالا یقدر الا الله» وجود ندارد؛ زیرا فعلی که در توان انسان عادی یا ولی خدا باشد یا در توان آنها نباشد، در هر دو غیراستقلالی و وابسته به خداوند می باشد. با این بیان، مسئله استغاثه^۲ و طلب حاجت از اولیا نیز ایرادی ندارد؛ زیرا مسلمانان هنگام حاجت خواهی و استغاثه از آنان، قدرت اولیا را در عرض قدرت خداوند قرار نمی دهند؛ بلکه اعتقاد دارند خداوند به آنها قدرتی داده است که می توانند حاجات مردم را برآورده کنند. بنابراین، شرکی در کار نیست.

ثالثاً، تصرفات در تکوین، مختص خداوند نیست؛ بلکه ملائکه،^۳ انبیاء،^۴ اولیا و... نیز دارای تصرفاتی می باشند که فرد عادی، قدرت انجام آن را ندارد. به عنوان نمونه: در قرآن آمده است که حضرت سلیمان علیه السلام از اهل مجلسش که انسان ها و جنیان بودند، درخواست کرد تا تخت پادشاهی ملکه سبا (بلقیس) را برای او بیاورند. این در حالی است که چنین درخواستی از قدرت عادی بشر خارج است. خداوند در این باره می فرماید: ﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾^۵ سلیمان نبی از آنان خواست تا تخت را از یمن به نزد او بیاورند، درحالی که این کار خارق العاده ای است که تنها خداوند متعال قدرت بر آن دارد؛ اما حضرت سلیمان علیه السلام به آنان گفت: ﴿أَيُّكُمْ يَأْتِينِي﴾؛ کدامیک از شما این کار را انجام می دهد؟ فرد صالح (عاصف بن برخیا) که داری علم کتاب بود، گفت: ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ قبل از این که چشم بر هم بزنی، آن تخت را می آورم. در این جا فعل را به خود نسبت داد. از این آیه استفاده می شود که چنین قدرتی اختصاص به خداوند ندارد؛ بلکه هر کس که دارای علم کتاب باشد، از قدرتی برخوردار می شود که می تواند تصرف در تکوین کند.

بزرگان اهل سنت نیز تصرف در تکوین را به عنوان کرامت اولیا شمرده اند؛ چنان که

۱. جهت اطلاع بیشتر نک: نایلسی، عثمان مصطفی، الرؤیه الوهابیه للتوحید و اقسامه.

۲. نک: مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت عليهم السلام، کتابچه های توسل و استغاثه.

۳. «و آنها که امور را تدبیر می کنند». (نازعات، ۵)

۴. آل عمران، ۴۹.

۵. نمل، ۳۸.

«سَبْکی شافعی» کرامتِ «ولی» را به چندین نوع، از جمله زنده کردن مرده و حرف زدن با حیوانات و جمادات و... تقسیم کرده و در نوع دهم گوید: «از جمله انواع کرامات، تصرف اولیا می باشد».^۱

رابعاً، در منابع روایی، تاریخی و غیره، موارد بسیاری از کرامات اولیای الهی به ویژه ائمه علیهم السلام نقل شده است که نشان از تصرف آنها در این دنیا در عالم تکوین دارد. در این جا به چند نمونه اشاره می کنیم:

طبرانی روایتی را نقل می کند که حضرت علی علیه السلام مشغول حدیث گفتن بود که شخصی سخن ایشان را دروغ دانست. حضرت نفرین کرد و او کور شد. روایت به این صورت نقل شده است:

زاذان نقل می کند حضرت علی علیه السلام حدیثی را نقل می کرد که شخصی گفت: تو دروغ می گویی! حضرت فرمود: دعایت (نفرین) بکنم اگر دروغگو باشی؟ گفت: دعا کن. در این جا آن شخص از جایش حرکت نکرده بود که چشمش نابینا شد.^۲ ابن حجر هیثمی این روایت را نیز نقل کرده و آن را از کرامات حضرت علی علیه السلام به شمار آورده و می گوید: «وَمِنْ کراماته أیضاً أنه حدث بحديث فكذبه».^۳ درباره سند آن نیز می گوید: «رواه الطبرانی في الأوسط وفيه عمار الحضرمي ولم أعرفه وبقية رجاله ثقات».^۴ طبرانی نیز این روایت را نقل کرده است. در بین روایان، «عمار حضرمی» است که نمی شناسیم؛ اما بقیه رجال ثقه اند. درباره عمار باید بگوییم: ابن حبان او را در الثقات آورده است که این دلالت بر توثیق او دارد.^۵ موارد دیگر نیز درباره این نوع کرامات نقل شده است.^۶

بنابراین غیر از خداوند، افرادی مانند ملائکه، انبیا و اولیا و... به اذن الله توانایی

۱. سبکی، تاج الدین، طبقات الشافعية الكبرى، ج ۲، ص ۳۴۱.

۲. طبرانی، سلیمان، المعجم الأوسط، ج ۲، ص ۲۱۹.

۳. هیثمی، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة علی أهل الرض والضلال والزندقه، ج ۲، ص ۳۷۷.

۴. هیثمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۹، ص ۱۱۶.

۵. ابن حبان، محمد، الثقات، ج ۷، ص ۲۸۵.

۶. ابن ابی الدنيا، عبدالله، مجابو الدعوة، ج ۱، ص ۲۲؛ ابن عساکر، علی، تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۴۹۱؛ ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، البدایة والنهاية، ج ۸، ص ۵. لالکائی، هبة الله، کرامات أولیاء الله عز وجل، ج ۱، ص ۱۲۶.

تصرف در تکوین دارند. قید «اذن الله» شامل تمام امور ممکن، اعم از امور عادی که هر کس بر آن قادر است و امور غیرعادی، مانند کرامت اولیا و حتی معجزات انبیا می‌شود. در این صورت، دیگر هیچ‌یک از افعال خلق از دایره اذن الله خارج نیست و هیچ‌گونه تخصیص و تقییدی در باب امور عادی (یقدر) و غیرعادی (ما لا یقدر) در آن نیست. همچنین اگر بپذیریم که افعال به «یقدر» و «ما لا یقدر الا الله» تقسیم شود، در این صورت، قدرت خداوند را محدود کرده‌ایم به این‌گونه که خداوند قدرت ندارد به کسی توانایی بدهد تا او بتواند تصرف در تکوین کند و خداوند فقط در امور عادی به بندگان قدرت داده است.

ب) توانایی و قدرت تصرفات اولیای الهی در برزخ

چنان‌که بیان شد، وهابیان بر این باورند که اولیا در برزخ، قدرت تصرف در این دنیا را ندارند و اگر کسی معتقد به این تصرف اولیا باشد، کافر است.^۱ در نقد این دیدگاه باید بگوییم:

اولاً، تصرفات اولیا که که یک نوع کرامت شمرده می‌شود، بعد از مرگ، امر ممکن است و هر ممکن نیز وقوعش جایز است؛ پس وقوع کرامت بعد از مرگ نیز جایز است؛ زیرا اگر قائل به جواز وقوع نباشیم، لازم می‌آید که یکی از دو طرف ممکن را بدون مرجح، ترجیح بدهیم، که این محال است.^۲

ثانیاً، تصرفات اولیا در زمان حیات و بعد از مرگ به اذن و اراده خداوند می‌باشد که به دست اولیا جاری می‌کند و به سبب آنها خارق‌العاده‌ای اتفاق می‌افتد؛ لذا چطور بزرگان وهابی، ثبوت کرامت را بعد از مرگ انکار می‌کنند، درحالی‌که مرجع آن کرامت، قدرت خداوند می‌باشد؟! وقتی چیزی در اصل به وجود آمدن خود، وابسته به قدرت و مشیت الهی باشد، در این صورت، این منافاتی با توحید ندارد تا گفته شود هر کس اعتقاد به تصرف اولیا دارد، کافر است.

۱. دویش، احمد، فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۱، ص ۵۷۴.

۲. حموی، احمد، رد الحموی علی الوهابیة، ص ۴؛ مزیدی، احمد فرید، الحجج البینات فی اثبات الکرامات فی الحیاة وبعد الممات، ص ۷۱.

شهاب حموی، عالم حنفی در این باره می گوید:

کرامت اختصاص به حال حیات ندارد و با مرگِ «ولی» قطع نمی شود؛ برخلاف معجزه برای نبی که درحقیقت با ادعای نبوت همراه است و قصد اظهار آن نیز برای تحدی منکرین می باشد. در این صورت، امر خارق العاده که بعد از مرگ انبیا ظاهر می شود، کرامت می باشد، نه معجزه و اگر کسی به این کرامت، معجزه اطلاق کند، این از باب تسامح می باشد؛ اما کرامتِ «ولی» در آن، ادعای ولایت یا قصد اظهار کرامت نیست؛ بلکه «ولی» محل ظهور کرامت می باشد و این کرامت درحقیقت با فعل خداوند حاصل می شود و «ولی» محل ظهور این امر است. در این صورت، بین حیات و مرگِ «ولی» فرق وجود ندارد. این چیزی است که تقتضای نیز به آن در شرح عقاید نسفیه اشاره کرده است.^۱

از شیخ احمد شهاب عجمی نیز بعد از اشاره به سخنان کسانی که کرامت اولیا را بعد از مرگ منکر شده اند، چنین نقل شده است:

چنین نیست که اینان گمان می کنند؛ بلکه حق این است که کرامات اولیا با مرگشان قطع نمی شود؛ زیرا مرجع کرامات آنها مانند معجزه به قدرت خداوند است که تام و عام می باشد و قدرت او به تمام ممکنات احاطه و تعلق دارد... و معنای تعلق قدرت و اراده به تمام ممکنات، این است که ماسوی الله ابتدا در تحت قدرت و اراده خداوند می باشد؛ به طوری که مؤثری غیر از خدا نیست.^۲

ثالثاً، انبیا و اولیا دارای نفس قدسی بالایی هستند که به ملاً اعلا متصل است. حجابی برای آنان حتی بعد از مرگ وجود ندارد؛ لذا دارای قدرت تصرف در این دنیا می باشند. این چیزی است که بزرگان اهل سنت نیز به آن اعتراف کرده اند. سیوطی درباره تصرف پیامبر ﷺ می نویسد:

پس از مجموع نقل قول های علما و روایات، حاصل می شود که همانا پیامبر ﷺ با جسمش و روحش زنده است و این که پیامبر ﷺ تصرف می کند و هر جایی از زمین و ملکوت که خواست، می رود و پیامبر ﷺ با همان هیبت و شکلی است که قبل وفاتش بود و چیزی در او تغییر نکرده و همانا او از چشم ها غائب است،

۱. حموی، احمد، رد الحموی علی الوهاییه، ص ۴.

۲. مزیدی، احمد فرید، الحجج البینات فی إثبات الکرامات فی الحیاة وبعد الممات، ص ۷۲.

چنان که ملائکه غائب هستند؛ درحالی که ملائکه با اجسامشان زنده‌اند.^۱

ملا علی قاری در این باره به سخن قاضی عیاض استناد کرده، می‌گوید:

جان‌های تزکیه‌شده و قدسیه هرگاه از تعلقات جسمانی عروج می‌کنند و به عالم
اعلی متصل می‌شوند و حجابی باقی نمی‌ماند، آن‌گاه همه را به‌شخصه مشاهده
می‌کنند، یا با خبرآوردن فرشته و در آن رازی است که برای هر که توفیق میسر
شود، خواهد دانست.^۲

مناوی نیز معتقد است که برای اولیای خدا بعد از مرگ، حجابی وجود ندارد و این مطلب را
به‌عنوان اعتقاد درست نقل کرده است.^۳

بنابراین مشخص می‌شود که روح انبیا و اولیا دربرزخ، آزادتر و رهاتر از این دنیا
می‌باشد^۴ و قدرت آنها در آن جا بیشتر است؛ لذا می‌توانند در این دنیا تصرف کنند.
رابعا، دلایل نقلی بر وقوع کرامت اولیا بعد از مرگ وجود دارد. در این باره به نمونه‌هایی
از کرامات صحابه، اولیا و صالحان و اهل بیت علیهم‌السلام اشاره می‌شود که وقوع تصرفات اولیا را
بعد از مرگ ثابت می‌کند.

ترمذی روایت معتبری را نقل می‌کند که صدای خواندن سوره ملک از درون قبر
شنیده شده است.^۵ ابن عباس می‌گوید: یکی از اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خیمه‌ای بر روی
قبر برپا کرد و گمان نمی‌کرد که آن قبر باشد؛ اما درون قبر، کسی سوره تبارک را
می‌خواند، تا این که آن را ختم کرد. پس صحابی خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسید و ماجرا را
عرض کرد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «سوره تبارک ایمن است و آن منجی است که او را از
عذاب نجات می‌دهد». ترمذی می‌گوید: روایت از این طریق حسن و غریب است.
سیوطی می‌نویسد: «ترمذی روایت را آورده و می‌گوید روایت را حسن دانسته و حاکم
نیشابوری روایت را نقل کرده و آن را صحیح دانسته است». ^۶ محمد بن عبد الوهاب نیز این

۱. سیوطی، جلال‌الدین، حاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۲۵۱.

۲. قاری، ملا علی، مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۱.

۳. مناوی، عبدالرؤوف، فیض‌القدیر، ج ۳، ص ۴۰۰.

۴. مزیدی، احمد فرید، الحجج البینات فی اثبات الکرامات فی الحیاة وبعد الممات، ص ۷۲.

۵. ترمذی، محمد، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۱۶۴.

۶. «وأخرج الترمذی وحسنه والحاکم وصححه... ضرب بعض أصحاب النبی». (سیوطی، جلال‌الدین، الخصائص الکبری،

روایت را نقل کرده و به تحسین ترمذی نیز استناد کرده است.^۱

این روایت که اهل سنت و حتی مؤسس وهابیت نیز آن را قبول دارند، دلالت بر وقوع کرامت بعد از مرگ می‌کند؛ به‌ویژه این که پیامبر ﷺ آن را تأیید کردند؛ به‌طوری که به قرائت سوره ملک توسط میت اقرار کرده و فرمودند: «هِيَ الْمَأْمَنَةُ هِيَ الْمُنْجِيَةُ تُنْجِيهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ» و تقریر پیامبر ﷺ دلیل شرعی است که احکام با آن ثابت می‌شود.^۲

ابن ابی‌الدنیا از بزرگان اهل سنت در قرن سوم هجری که در بین علمای اهل سنت به «حافظ، عالم و صدوق»^۳ دارای مصنفات معروف است، کتابی با عنوان من عاش بعد الموت نوشته است که به ذکر موارد فراوانی از تصرف مردگان در این دنیا مانند زنده شدن، پلک زدن، حرف زدن، خندیدن و موارد دیگر اشاره کرده است.^۴ ابن عساکر روایتی را نقل می‌کند که شخصی بر قبر امام حسن علیّه اهانته کرد که در همان حال، دیوانه شد و مانند سگ صدا می‌داد.^۵

خامساً، بزرگان اهل سنت اعتراف کرده و به‌عنوان امر مسلم پذیرفته‌اند که کرامات و تصرفات اولیا با مرگشان قطع نمی‌شود؛ بلکه آنها از این دنیا خبر داشته و دارای تصرفات می‌باشند.^۶ شمس رملی در این باره می‌گوید:

کرامات اولیا مشاهده شده است و ممکن نیست آن را انکار کرد. ما اعتقاد داریم که کرامات اولیا در زمان حیات و بعد از ممات، ثابت است و با مرگشان قطع نمی‌شود.^۷

مولوی محمد عمر سربازی نیز درباره تصرفات اولیا بعد از مرگ می‌نویسد:

مسئله هفتم: بدان که از بعضی از اولیا بعد از موت هم تصرفات و کرامات

ج ۱، ص ۳۶۴

۱. ابن‌عبدالوهاب، محمد، احکام تمنی الموت، ص ۴۰.

۲. مزیدی، احمد فرید، الحجج البینات فی اثبات الکرامات فی الحیاة وبعد الممات، ص ۷۲.

۳. عسقلانی، ابن حجر، تقریب التهذیب، ص ۳۲۱؛ ذهبی، محمد، تذکرة الحفاظ، ج ۲، ص ۱۸۱.

۴. ابن ابی‌الدنیا، عبدالله، من عاش بعد الموت، ص ۱۵.

۵. ابن‌عساکر، علی، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، ص ۳۰۵.

۶. سیوطی، جلال‌الدین، الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۴۴. مزیدی، احمد فرید، الحجج البینات فی اثبات الکرامات فی الحیاة وبعد الممات، ص ۷۳.

۷. همان، ص ۷۲.

عجیب و غریب سر می‌زند و این نمونه بسیار واقع شده است؛ چراکه ولایت بعد از موت گرفته نمی‌شود؛ بلکه همراه «ولی» است.^۱

نقد دوم: علم اولیا به این دنیا

چنان‌که بیان شد، وهابیان معتقدند اولیا در برزخ قدرت تصرف در این دنیا را ندارند؛ در نتیجه، علم آنها به این دنیا را نیز قبول ندارند^۲ و شیعه را نیز به سبب اعتقاد به علم غیب پیامبر ﷺ کافر و گمراه و خارج از اسلام می‌دانند.^۳ آنها در این باره به آیه ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۴ استدلال می‌کنند که علم به غیب را فقط خدا می‌داند. در نقد این باور باید بگوییم:

اولاً، قبلاً ثابت شد که اولیا در این دنیا و در برزخ دارای تصرف می‌باشند. وقتی تصرف آنها ثابت شده، به طریق اولی علم آنها به این دنیا نیز ثابت می‌شود؛ زیرا لازمه تصرف در عالم و ملکوت، علم می‌باشد. وقتی علم نباشد، تصرف نیز معنا ندارد.

ثانیاً، آن علم غیبی که در برخی آیات نفی شده، همان علم غیب بی‌واسطه، ذاتی و استقلالی است و شامل علم غیبی که با واسطه و به صورت غیراستقلالی به انبیا و اولیا داده شده است، نمی‌شود. به بیان دیگر: این طور نیست که افراد خاص، ذاتاً علم به غیب داشته باشند، بلکه این افراد خاصی که علم غیب دارند، علم غیبشان از جانب خداست و خداوند به آنها افاضه کرده و این افاضه نیز به یک طریقی رخ داده است. پس درباره این افراد نمی‌گوییم که آنها ذاتاً علم غیب دارند؛ زیرا این کفر است.^۵ ابن حجر آیات درباره نفی علم غیب از غیر خداوند و آیات اثبات غیب برای غیر خداوند، مانند آیه ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا﴾^۶ إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ... را در کنار هم قرار داده و از آنها نتیجه گرفته است که علم پیامبر ﷺ مستقل نیست.^۷ وی در جای دیگر می‌نویسد:

۱. سربازی، محمد عمر، خلاصة التصوف، ص ۱۸۷.

۲. دویش، احمد، فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۱، ص ۵۷۴.

۳. همان، ج ۸، ص ۲۳.

۴. نمل، ۶۵.

۵. الوسی، محمود، روح المعانی، ج ۲۰، ص ۱۱.

۶. جن، ۲۶ و ۲۷.

۷. عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری، ج ۹، ص ۲۰۳.

از استثنای آیه ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...﴾ استفاده می‌شود که رسول ﷺ بر بعضی از غیب مطلع باشد و همچنین «ولی» که تابع رسول است نیز به واسطه رسول به امور غیبی مطلع می‌شود و فرق میان این دو (رسول و ولی او) این است که رسول از علوم غیبی به واسطه انواع وحی مطلع می‌شود، اما «ولی رسول»، از آن امور غیبی به واسطه خواب یا الهام مطلع می‌شود.^۱

ابن حجر هیتمی نیز بعد از مطرح کردن مسئله استقلال و غیراستقلال علم غیب، به علم غیب مؤمنان و اولیا اشاره کرده، می‌گوید: «این علم را خدا به آنها تعلیم داده است».^۲ بنابراین روشن شد که در قرآن، علم غیب ذاتی و استقلالی، منحصر به خداوند است؛ اما علم غیب پیامبران و ائمه علیهم السلام و اولیای دیگر، تبعی و به تعلیم الهی است. با این وجود، علم داشتن انبیا و اولیا در برزخ به این دنیا، هیچ محذوری ندارد و به کسی که به این نوع از علم برای پیامبران و انبیا علیهم السلام اعتقاد داشته باشد، کافر اطلاق نمی‌شود. ثالثاً، در روایات فراوان، معتبر و متواتر نقل شده است^۳ که اموات از احوالات مردم دنیا باخبرند؛ از جمله آنها روایاتی است که درباره عرضی اعمال به پیامبر ﷺ و اقربا می‌باشد که در اسناد معتبر نیز نقل شده است.^۴

نقد سوم: اختیار و اراده اولیا به همراه اذن خداوند در تصرف تکوینی

از مطالب بزرگان وهابی چنین برداشت می‌شود که اولیا از طرف خود اختیار و اراده‌ای برای تصرف در تکوین (کرامت) ندارند؛ بلکه هرچه انجام می‌دهند، فقط از طرف خداوند است و آنها نقشی ندارند.^۵

در نقد این اعتقاد باید بگوییم:

اولاً، هرچند اعمالی که از طرف اولیا واقع می‌شود، به اذن خداوند است، اما این بدان

۱. همان، ج ۸، ص ۵۱۴.

۲. هیتمی، احمد بن محمد، الفتاوی الحدیثیة، ج ۱، ص ۲۲۳.

۳. ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۴۳۹.

۴. شبیانی، احمد، مسند احمد بن حنبل، ج ۱۰، ص ۵۳۲، ح ۱۲۶۱۹. محقق مسند احمد، ابن روایت را صحیح دانسته است.

۵. دویش، احمد، فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۱، ص ۵۷۴.

معنا نیست که آنها در این باره هیچ اراده و اختیاری ندارند؛ بلکه آنها در تصرفات، دارای اراده می‌باشند؛ همچنان که بزرگان اهل سنت به این مسئله اذعان کرده‌اند که کرامتِ «ولّی» (تصرفات) به اختیار و ارادهٔ او انجام می‌شود. بدرالدین عینی می‌نویسد: «کرامتِ ولّی به اختیار و طلب او واقع می‌شود و این دیدگاه صحیح نزد تمام متکلمان می‌باشد».^۱

ثانیاً، اگر معتقد باشیم که کرامت و تصرف اولیا اختیاری نیست، بلکه تنها به سبب لطف و تفضل خداوند به او می‌باشد، در این صورت باید بگوییم ایمان، تقوا، علم یا تلاشِ «ولّی» برای کسب درجات بالاتر تقوا و رسیدن به مقام ولایت، تأثیری در این کرامت و تصرف نداشته و تلاش او برای این کار نیز بی‌ارزش بوده است؛ درحالی که کرامت اولیا برای تصرف در تکوین، نتیجه ایمان، تقوا و اعمال صالح و تبعیت بیشتر از نبی و مقام ولایت می‌باشد.

ثالثاً، اگر قرار باشد که «ولّی» دارای کرامت (قدرت تصرف) باشد، اما هیچ نقشی نداشته باشد و کرامت و تصرف، فقط تفضلی از جانب خداوند باشد که به دست هر بنده‌ای از بندگانش ظاهر کند، در این صورت، کرامت هیچ فضیلتی برای اولیای خداوند شمرده نمی‌شود؛ درحالی که کرامت (قدرت تصرف) به سبب افعال صالحِ «ولّی خدا» و تلاش او برای تقرب به خداوند حاصل می‌شود.

رابعاً، با دقت در جریان آصف بن برخیا به خوبی روشن می‌شود، تصرفی که از او سر زد، به این سبب بود که علم کتاب داشت. این صفت در او موضوعیت داشت که خداوند آن را ذکر کرده و این سبب شد که آن کرامت و تصرف در تکوین از او سر بزند.^۲ نکتهٔ مهم دیگر این که او تصرف در تکوین را به خود نسبت داد و گفت «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؛^۳ (پیش از آن که چشم برهم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد). این سخن نشان می‌دهد که وجود شایستگی و علم خود شخص «ولّی» نیز در وقوع تصرف، دخیل است و او در این امر که به اذن الهی انجام می‌شود، مختار است.

۱. عینی، بدرالدین، عمدة القاری، ج ۷، ص ۲۸۳.

۲. ازدی بلخی، مقاتل، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۲، ص ۴۷۷.

۳. نمل، ۴۰.

نقد چهارم: شرک نبودن اعتقاد به تصرف اولیا در تکوین

وقتی ثابت شد که اولیا قدرت تصرف در تکوین دارند و این قدرت نیز به منبع اصلی یعنی قدرت خداوند وصل است و بدون اراده خداوند هیچ قدرتی ندارند، در این صورت، اتهام شرک به کسی که اعتقاد به تصرف در تکوین دارد نیز خودبه خود منتفی می شود؛ زیرا شرک آن است که کسی، شخصی یا چیزی را در عرض خداوند بداند؛ یعنی معتقد به دو موجود مستقل در عرض هم باشد؛ اما اعتقاد به یک موجود مستقل و در کنار آن، اعتقاد به موجودات و قدرت های وابسته به آن، نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید است؛ زیرا توحید، نفی غیر خدا نیست؛ بلکه نفی استقلال از غیر اوست.

با این توضیح، کسانی که به ولایت و تصرف تکوینی اولیای الهی اعتقاد دارند، بر این باورند که ولایت اصیل و بالاستقلال از آن خداست و ولایت اولیا وابسته به قدرت و اذن و اراده خداوند است، وگرنه اگر مسئله غیر از این باشد، طبق اعتقاد وهابیان باید بگوییم که حضرت سلیمان علیه السلام نسبت به خداوند شرک داشته است؛ زیرا او کاری را از وزرا و یاران خود خواست که لازمه آن، تصرف در تکوین بود. گذشته از این، وزیر^۱ او جلوی چشم ایشان با علمی که داشت، توانست تخت بلقیس را در یک چشم برهم زدن نزد حضرت سلیمان علیه السلام حاضر کند^۲ و ایشان نیز به سبب این قضیه و لطف خداوند به او، شکرگزاری کرد. اگر اعتقاد به تصرف اولیا در تکوین، شرک باشد، در این صورت نباید حضرت سلیمان علیه السلام چنین درخواستی می کرد یا این که به همگان هشدار می داد که این کار، شرک آلود است؛ اما با دقت در آیات قرآن می بینیم که خود ایشان به تصرف اولیا و جنیان در تکوین اعتقاد داشتند و این کار را تأیید می کردند.

نتیجه

وهابیان بر این باورند که اولیای الهی قدرت تصرف در تکوین ندارند و اگر گاهی تصرفی نیز از سوی آنها روی می دهد، به اراده خداوند می باشد و خود نقشی ندارند. همچنین

۱. بیهقی، احمد، الاعتقاد، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲. نمل، ۴۰.

معتقدند اولیا در برزخ نیز از دنیا خبر ندارند. به همین دلیل اگر کسی به تصرف اولیا در تکوین و علم آنان به این دنیا معتقد باشد، مشرک است؛ درحالی که ثابت شد که اولیا به اذن خدا می‌توانند تصرف در تکوین کنند و این تصرف نیز وابسته به قدرت خداوند می‌باشند؛ وگرنه اگر خداوند به کسی اذن ندهد، حتی کار عادی را نیز نمی‌تواند انجام بدهد. افزون بر این، دلایل قرآنی و روایی و تاریخی نیز ثابت می‌کند که اولیا دارای تصرف در تکوین هستند و نسبت به این تصرف، علم دارند و کرامت آنها گذشته از عنایت خداوند، با اختیار و اراده خود اولیا نیز می‌باشد. گذشته از این، وقتی ثابت شد که اولیا قدرت تصرف در تکوین دارند و این قدرت نیز به منبع اصلی یعنی قدرت خداوند متصل است، در این صورت، اتهام شرک به کسی که اعتقاد به تصرف در تکوین یا علم اولیا به این دنیا دارد نیز منتفی می‌شود؛ زیرا آنها اولیا را در عرض خداوند قرار نمی‌دهند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن کثیر، اسماعیل، **تفسیر القرآن العظیم**، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۳. ابن ابی الدنیا، عبدالله، **مجابو الدعوة**، تحقیق: الشیخ زیاد حمدان، بیروت: مؤسسة الكتب الثقافية، بی تا.
۴. ابن ابی الدینا، عبدالله، **من عاش بعد الموت**، تحقیق: محمد حسام بیضون، بیروت: مؤسسة الكتب الثقافية، بی تا.
۵. ابن سید، علی، **المحکم و المحيط الأعظم**، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ: اول، بی تا.
۶. ابن اثیر، **النهاية في غريب الحديث و الأثر**، بی جا: بی تا، بی تا.
۷. ابن حبان، محمد، **الثقات**، هند: دائرة المعارف العثمانية، چاپ اول، ۱۳۹۳ق.
۸. ابن عابدین، محمد امین، **حاشیة رد المختار**، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر، ۱۴۲۱ق.
۹. ابن عاشور، محمد طاهر، **التحرير والتنوير**، تونس: دار سحنون للنشر والتوزيع، ۱۹۹۷م.
۱۰. ابن عبدالوهاب، محمد، **احكام تمنى الموت**، ریاض: جامعة الإمام محمد بن سعود، بی تا.
۱۱. ابن عساکر، علی، **تاریخ مدينة دمشق**، تحقیق: محب الدین ابی سعید عمر بن غرامة العمری، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۵م.
۱۲. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، **البداية والنهاية**، بیروت: مكتبة المعارف، بی تا.
۱۳. ابن منظور، محمد، **لسان العرب**، تحقیق: محمد عوض مرعب، بیروت: دار صادر، چاپ اول، بی تا.
۱۴. ازدی بلخی، مقاتل، **تفسیر مقاتل بن سلیمان**، تحقیق: احمد فربید، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
۱۵. آلوسی، محمود، **روح المعانی**، تحقیق: علی عبدالباری عطیة، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۱۶. برکتی، محمد، **قواعد الفقه**، کراچی: الصدف بیلشرز، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.
۱۷. بن باز، عبدالعزیز، **فتاوی نور علی الدرب**، تحقیق: محمد بن سعد الشویعر، ریاض: مؤسسة خیریه شیخ بن باز، بی تا.
۱۸. بیهقی، احمد، **الاعتقاد**، تحقیق: أحمد عصام الكاتب، بیروت: دارالآفاق الجديدة، چاپ اول، ۱۴۰۱ق.
۱۹. بیضاوی، عبدالله، **تفسیر البیضاوی**، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۲۰. ترمذی، محمد، **سنن الترمذی**، تحقیق: احمد محمد شاکر وآخرون، بیروت: دار إحياء التراث

العربي، بی تا.

۲۱. تفتازانی، مسعود، **شرح المقاصد فی علم الکلام**، لاهور: دارالمعارف النعمانية، چاپ اول، ۱۴۰۱ق.

۲۲. جوهری، اسماعیل، **الصحاح**، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ اول، ۱۳۷۶ق.

۲۳. حسینی حموی، احمد، **رد الحموی علی الوهابیة**، اصفهان: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (ع)، بی تا.

۲۴. دویش، احمد، **فتاوی اللجنة الدائمة**، ریاض: رئاسة إدارة البحوث العلمية والإفتاء، بی تا.

۲۵. ذهبی، محمد، **تذكرة الحفاظ**، بیروت: دارالکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

۲۶. راغب اصفهانی، حسین، **مفردات الفاظ القرآن**، بیروت، دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

۲۷. زمخشری، محمود، **الکشاف**، تحقیق: عبدالرزاق المهدي، بیروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.

۲۸. سبکی، عبدالوهاب، **طبقات الشافعية الكبرى**، تحقیق: محمود محمد الطناحي؛ عبدالفتاح محمد الحلو، جیزه (مصر): هجر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

۲۹. سربازی، محمد عمر، **خلاصة التصوف**، بی تا، بی نا، بی تا.

۳۰. سیوطی، جلال الدین، **الحاوی للفتاوی**، تحقیق: عبداللطیف، بیروت: دارالکتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

۳۱. سیوطی، جلال الدین، **الخصائص الكبرى**، بیروت: دارالکتب العلمية، ۱۴۰۵ق.

۳۲. شیبانی، احمد، **مسند أحمد بن حنبل**، تحقیق: حمزة احمد زين، قاهره: دارالحديث، بی تا.

۳۳. طبرانی، سلیمان، **المعجم الأوسط**، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد؛ عبدالمحسن بن ابراهيم الحسيني، قاهره: دارالحرمين، ۱۴۱۵ق.

۳۴. عسقلانی، احمد، **تقريب التهذيب**، دمشق: دارالرشيد، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.

۳۵. عسقلانی، ابن حجر، **فتح الباري شرح صحيح البخاري**، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۷۹ق.

۳۶. عینی، محمود، **عمدة القاري**، بیروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا.

۳۷. قاری، علی، **مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح**، تحقیق: جمال عيتاني، بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

۳۸. گروهی از علما، **کتاب أصول الإيمان في ضوء الكتاب والسنة**، ریاض: وزارة الشؤون الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

۳۹. لاکائی، هبة الله، **کرامات أولياء الله عزوجل**، تحقیق: احمد سعد الحمان، ریاض: دار طيبة، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

۴۰. مزیدی، احمد فريد، **الحجج البينات في إثبات الكرامات في الحياة وبعد الممات**، بیروت:

دارالکتب العلمیه، بی تا.

۴۱. مناوی، عبدالرؤف، **فیض القدير**، قاهره: المكتبة التجارية الكبرى، چاپ اول، ۱۳۵۶ق.

۴۲. نابلسی، عثمان مصطفی، **الرؤیه الوهابیه للتوحید و اقسامه**. عمان، دارالنور، چاپ اول، ۲۰۱۷م.

۴۳. نسفی، عبدالله، **تفسیر النسفی** (مدارك التنزيل وحقائق التأویل)، تحقیق: یوسف علی بدیوی، بیروت: دارالکلم الطیب، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

۴۴. هیتمی، ابن حجر، احمد، **الفتاوی الحدیثیه**، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.

۴۵. هیتمی، احمد، **الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه**، تحقیق:

عبدالرحمن بن عبدالله التركي؛ کامل محمد الخراط، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

۴۶. هیتمی، علی، **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، تحقیق: حسام الدین القدسی، قاهره: مكتبة القدسی، ۱۴۱۴ق.